

سیاست غلطی که روزگار مردم را سیاه کرد



فریبا فرخدا سوم شهریور ۱۳۳۰، نیروهای متفقین (انگلستان و شوروی) به ایران حمله می‌کنند و در اندک زمانی، کشور را به اشغال خود در می‌آورند. از همان آغاز این اتفاق تلخ پیداست که سیاست دولت‌های متفق، اثراتی مهم و جدی در اقتصاد ایران به جا خواهد گذاشت. یکی از این اثرات تلخ، قحطی و گرسنگی است. کمبود شکر، قند و مهم‌تر از همه گندم که قوت اصلی مردم را تشکیل می‌دهد، سبب می‌شود دولت دست به جیره‌بندی مواد غذایی بزند، اما مشکل جدی‌تر از آن است که بتوان با جیره‌بندی برطرفش کرد. این مسئله سبب می‌شود در ۱۷ آذر ۱۳۳۱ شورشی اتفاق بیفتد که در تاریخ «بلوای نان» نام گرفته است. این شورش بر روند تاریخ ایران تأثیر بسیاری می‌گذارد؛ از جمله آنکه روابط متفقین را بدتر و پای ایالات متحده را به گرداب رخدادهای ایران باز می‌کند؛ موضوع اما فقط گرسنگی نیست که بلوای نان در همان روز آغاز، سبب توقیف و تعطیلی بسیاری از روزنامه‌ها نیز می‌شود.



تهران - سال‌های قحطی و بی‌نانی / عکس از اسناد سایت تاریخ معاصر ایران

پیش از ۱۷ آذر، وضعیت آذوقه در تهران وحشتناک گزارش می‌شود. گندم نیست و مردم کمترین دسترسی را به نان دارند. این مسئله طاقت مردم را طاق می‌کند و سبب واکنش قشر تحصیل‌کرده می‌شود. ماجرای شورش را این چنین نقل کرده‌اند که از بامداد روز هفدهم آذر، دانش‌آموزان مدارس دارالفنون، ایرانی‌نهر و دیگر مدارس تهران، در صفوف منظم، به طرف صحن بهارستان حرکت می‌کنند. شعار آن‌ها در این روز، «مانان می‌خواهیم» است. خبر اجتماع دانش‌آموزان در میدان و صحن بهارستان در دانشگاه و مدارس منتشر می‌شود و

روز ۱۷ آذر سال ۱۳۳۱ خورشیدی در تهران چه گذشت؟

روزنامه‌ها، از موافق گرفته تا مخالف دولت، توقیف می‌شوند. در ادامه هم سفیران شوروی، انگلستان و آمریکا، با دولت ایران اتمام حجت می‌کنند که چون دولت ایران قادر نیست نظم شهر را برقرار کند و جان شهروندان خارجی مقیم تهران در خطر است، فردا صبح قشون ما تهران را اشغال خواهد کرد. این موضوع سبب خشم بیشتر مردم می‌شود، برای همین، غروب روز هفدهم آذر، عده‌ای به منزل قوام هجوم می‌برند و پس از غارت، آن را به

دانشجویان و دیگر دانش‌آموزان را هم به صحن بهارستان می‌کشاند تا با نمایندگان خود در مجلس مذاکره کنند. دانش‌آموزان و دانشجویان غالباً از کمی نان و تلف شدن عده‌ای از مردم تپی دست سخن می‌گویند اما کم‌کم دسته‌های دیگری هم به این عده می‌پیوندند و جو را متشنج می‌کنند. در ادامه هم درگیری رخ می‌دهد و کار به شکستن در و پنجره‌های مجلس می‌کشد. ظهر این روز، به دستور قوام السلطنه همه

نامه‌ای که دیهیمی برای روزنامه آزادی نوشت

تهران خود نیز از حیث خواروبار در زحمت بود. وزارت دارایی با دلسوزی، موجودی ذخیره آذوقه تهران را که عبارت از چندصن تن برنج و شکر بود در اختیار من گذاشت و پس از آن نیز هزارها تن برنج فرستادند که با بهای نازل بخش نمودم. هیچ وقت من و تهران منتهی به مشهد نداشتیم؛ زیرا وظیفه هم‌کیشی و وظیفه میهنی الزام می‌کرد تا اگر سختی و تضییقی هست، در همه کشور یکسان باشد و اگر راحتی فراهم شود، همه کشور از آن منتعم گردد. امسال، یعنی یک ماه قبل، در موقع عزیمت این جانب به تهران، با وجود آنکه متفقین ملت ایران، یعنی دولت‌های انگلیس و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، وعده همه‌گونه مساعدت و تأمین احتیاجات کشور را داده بودند، اما چنین نشد و اکنون تهران، در اثر هجوم و مهاجرت عده‌ای از ساکنین شهرستان‌ها، روزهای سیاهی را از سختی معیشت و نان طی می‌کند؛ باین حال اولیای امور و متصدیان تأمین خواروبار کشور، یعنی جناب آقای وزیر خواروبار و آقای شریدن، مستشار خواروبار، توصیه و تاکید می‌کردند که زودتر عزیمت کنم و برای تأمین نان مشهد که هنوز تأمین نبود، مطالعه نموده و پیشنهادهای لازم را به تهران بدهم و از روز ورود به مشهد، خبه‌ای گندم یا خواروبار [نبخشیده] و اجازه

روز ۱۷ آذر سال ۱۳۳۱ خورشیدی در تهران چه گذشت؟

تهران خود نیز از حیث خواروبار در زحمت بود. وزارت دارایی با دلسوزی، موجودی ذخیره آذوقه تهران را که عبارت از چندصن تن برنج و شکر بود در اختیار من گذاشت و پس از آن نیز هزارها تن برنج فرستادند که با بهای نازل بخش نمودم. هیچ وقت من و تهران منتهی به مشهد نداشتیم؛ زیرا وظیفه هم‌کیشی و وظیفه میهنی الزام می‌کرد تا اگر سختی و تضییقی هست، در همه کشور یکسان باشد و اگر راحتی فراهم شود، همه کشور از آن منتعم گردد. امسال، یعنی یک ماه قبل، در موقع عزیمت این جانب به تهران، با وجود آنکه متفقین ملت ایران، یعنی دولت‌های انگلیس و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، وعده همه‌گونه مساعدت و تأمین احتیاجات کشور را داده بودند، اما چنین نشد و اکنون تهران، در اثر هجوم و مهاجرت عده‌ای از ساکنین شهرستان‌ها، روزهای سیاهی را از سختی معیشت و نان طی می‌کند؛ باین حال اولیای امور و متصدیان تأمین خواروبار کشور، یعنی جناب آقای وزیر خواروبار و آقای شریدن، مستشار خواروبار، توصیه و تاکید می‌کردند که زودتر عزیمت کنم و برای تأمین نان مشهد که هنوز تأمین نبود، مطالعه نموده و پیشنهادهای لازم را به تهران بدهم و از روز ورود به مشهد، خبه‌ای گندم یا خواروبار [نبخشیده] و اجازه



اعلامیه دولت درباره حوادث ۱۷ آذر ۱۳۳۱

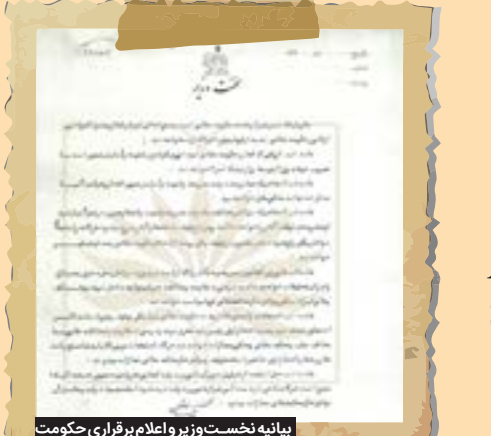
حمله به تهران ندادهم. از اول برداشت خرمن، همه کمکی که خراسان به تهران نموده است به یک هزار و هفتصن تن ترسیده اما در مقابل آن، تهران، با نهایت سخاوت ۲ هزار تن برنج در اختیار مشهد گذارده است. تهران از خراسان چشمداشت کمک ندارد. در صورتی که خراسان می‌بایستی داوطلب کمک به تهران بشود. مقصود من [از بازگشت فوری نیز] تأمین نان خراسان و حصول اطمینان از آزمایش مردمان پریشانی می‌باشد که خدمتگزاری به آن‌ها در یک قسمت از رشته زندگی به من سپرده شده است؛ اما مشتی مردمان فرومایه حسود مغرض نتوانستند و نخواستند ببینند من بدون نیت سوء، خودم را وقف تحصیل چنین مقصودی نموده‌ام. این مغرضان، نان روی دست گرفته و به مشتی پیرزن و پیرمرد سیه‌روزگار مشهد تلقین نمودند که من در تهران وعده داده‌ام ۲۵ هزار تن گندم از خراسان به تهران بدهم و وقاحت را به حدی رسانیدند که گفتند و نوشتند که من در مقابل این عمل، ننی پنجاه ریال جایزه گرفته‌ام یا می‌گیرم. [...] خواهش می‌کنم به من ساکنان خراسان، مخصوصاً مشهد، خبر بدهید که من مأمور تأمین نان، قند، برنج، خواروبار و اراق آن‌ها هستم و در مقابل هرگونه ناملایمی تا آخرین قدم مقاومت

سر ما شیر ه می‌مانند

یکی دیگر از شهروندان مشهدی هم در پاسخ به نامه دیهیمی، آقای گلشن آزادی (مدیر روزنامه آزادی) را خطاب قرار می‌دهد و می‌نویسد: «آقای آزادی، چرا اجازه می‌دهی دیهیمی با چاپ این نامه در روزنامه، با دست شما بر سر ما شیره بمالد؟ او می‌نویسد: «دیهیمی خیال کرده مردم گر هستند و نمی‌شنوند که رادیو می‌گوید دولت حکم کرده همه جا به اندازه مصرف دو هفته خود نگهدارند و هرچه باقی می‌ماند را به تهران بفرستند. دیهیمی زورش از نخست‌وزیر بیشتر است که جرئت کرده و دروغ می‌گوید! او مأمور است گندم خراسان را به تهران بفرستد و حالا می‌خواهد با این مقاله که در روزنامه چاپ کرده، سر ما شیره بمالد.» ماجرا همین‌جا تمام نمی‌شود و پس از دیهیمی، مردم تقریباً هر روز درباره آغاز قحطی و گرسنگی در خراسان هشدار می‌دهند و پیام‌هایی را خطاب به مسئولان، به‌ویژه استاندار، ارسال می‌کنند. آزادی در ۱۴ آذرماه می‌نویسد: «دو تن گندم از خراسان برده‌اند، باین همه تهران مأمور فرستد تا از خانه رعیت خراسانی - حتی اگر شده - پنج تا ۱۰ من گندم بیرون بکشد و ببرد، به علاوه گندمی را که برای مردم گرسنه مشهد و نیشابور و تربت و قوچان و کاشمر در انبارها جمع شده را شیشه‌خارج کرده‌اند. این عمل زشت مردم خراسان را به گرسنگی می‌کشاند. این سیاست مرکز قطعاً خراسان را هم به همان آتشی که دامن تهران را گرفت، مبتلا خواهد کرد.»

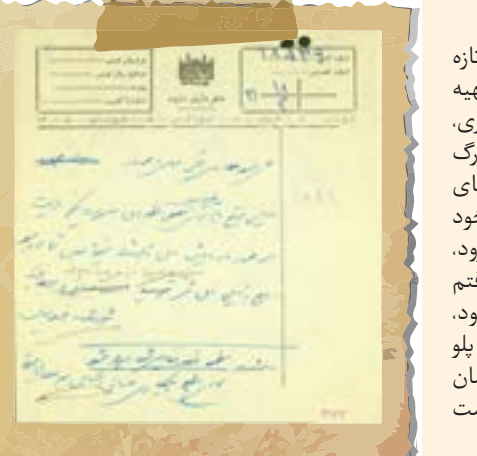
خلاف عرض کرده‌اند

نامه دیهیمی با واکنش‌های بسیاری روبه‌رو می‌شود؛ چون یک روز پس از چاپ این نامه، یعنی در هفدهم آذر، مردم گرسنه به نیت نان خواهی به مجلس می‌ریزند و شورش بلوای نان رقم می‌خورد؛ همچنین نخست‌وزیر وقت در روزنامه‌های پایتخت برای آرام کردن تهرانیان می‌گوید که «۱۵ کامیون به خراسان فرستاده‌ام و به‌زودی آذوقه به تهران می‌رسد. در بلشوی بازار جنگ و گرسنگی این حرف نخست‌وزیر آتش به جان مردم مشهد می‌اندازد و آنان دیگر حرف دیهیمی را باور نمی‌کنند و تقریباً یقین دارند که حکومت می‌خواهد برای خوبانندن شورش ۱۷ آذر هر طور شده، گندم مورد نیاز تهران را تأمین کند. برای همین هم او را مأمور کرده‌اند تا به مشهد بیاید و گندم خراسان را به پایتخت بفرستد. یکی از شهروندان در جواب نامه دیهیمی برای روزنامه آزادی چنین نوشته است: «خلاف عرض کرده‌اند در شهر شهرت دارد که دیهیمی انبار شهر را خالی کرده و حمل به تهران



بیانیه نخست‌وزیر و اعلام برقراری حکومت نظامی در تهران برای بلوای نان آذر ۱۳۳۱

تهران را اگر چه نمی‌تواند از گرسنگی برهاند. ولی زن و بچه ما را بی نان بگذارند. در شهر معروف است که آقای دیهیمی مرد متهور و خیلی در عمل شجاع است و اندیشه ندارد اگر همه اهل این شهر باهمال گرسنگی شوند. حال این‌ها تا کجا حرف حسابی است. بنده نمی‌دانم، ولی این قدر می‌دانم که تهران ما را به حال خود نمی‌گذارد. یک روز لقمان نفیسی را می‌فرستند؛ یک روز دیهیمی را برمی‌گردانند که انبارهای خراسان را خالی و ما را نیز به حال و روزگار تهران در آورند. [...] اولیای امور خواروبار تهران اگر مرد کار هستند، تهران را درست کنند که مردم از زور گرسنگی به مجلس نریزند و قتل و غارت نشود. این حرف‌ها چیست؟! ما بچه نیستیم که با پولک و زورق ما را گول زده، سبب ما را بگیرند، ما جان می‌دهیم ولی نان خود را از دست نمی‌دهیم. [...] ما می‌دانیم آقای دیهیمی این شهروند سایر شهرهای خراسان را هم به آتش هرج و مرج بیفتند، ککشان نمی‌گردد و با این روش خواهد افتاد، چنان که جاهای دیگر افتاد. پس به ایشان بگویید لطفاً از این شهر بروند و ما را به روزگار سیاه خود بگذارند.»



وضعیت نان در مشهد چند ماه قبل از بلوای تهران هم چندان تصرفی ندارد. تصویر: خواجه نوری، شهردار وقت مشهد. وقتی بناست برای مرخصی به تهران برود، خطاب به عطاردی، رئیس بازرسی و خواروبار، بر تأمین نان تاکید ویژه‌ای دارد و می‌نویسد «راجع به تأمین نان شهر در مواقع لزوم و ضروری مستقیماً به دارایی مراجعه نمایید.» ۱۶ شهریور ۱۳۳۱

وضعیت نان در مشهد چند ماه قبل از بلوای تهران هم چندان تصرفی ندارد. تصویر: خواجه نوری، شهردار وقت مشهد. وقتی بناست برای مرخصی به تهران برود، خطاب به عطاردی، رئیس بازرسی و خواروبار، بر تأمین نان تاکید ویژه‌ای دارد و می‌نویسد «راجع به تأمین نان شهر در مواقع لزوم و ضروری مستقیماً به دارایی مراجعه نمایید.» ۱۶ شهریور ۱۳۳۱